

وحید خضاب، مترجم کتاب «من در رقه بودم» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

باید با کار فکری، مخاطب تبلیغات تکفیری‌ها را واکسینه کرد



محمد رضا محمدی روزنامه نگار

«من در رقه بودم» عنوان کتابی است که خاطرات یک تکفیری تونسسی تندرو به نام «محمد الفاهم» که به ابوزکریا هم معروف بوده را در خود جای داده است. این تکفیری که عضو داعش بوده است، پس از جدانشدن از آن و متواری شدن با «هادی یحمد، آشنا می‌شود و خاطراتش را برای او بازگو می‌کند. یحمد هم این خاطرات را ترجمه می‌کند و به چاپ می‌رساند.

خاطرات ابوزکریا اما اخیرا به وسیله وحید خضاب که از نویسندگان جوان و پرکار این روزها محسوب می‌شود، ترجمه شده و توسط نشر نارگل به چاپ رسیده است. تصویرسازی‌های ذهنی بسیار در خاطرات ابوزکریا، جذابیت‌های بسیاری در متن این کتاب ایجاد کرده و همین مساله موجب استقبال گسترده‌ای از این کتاب شده است، تا جایی که چند ماهی که از رونمایی این کتاب می‌گذرد، در آستانه چندمین نوبت چاپ خود قرار گرفته است. به بهانه معرفی بیشتر این کتاب و شنیدن ناگفته‌های مترجم آن با وحید خضاب به گفت‌وگو نشستیم. مشروح این گفت‌وگو را ادامه می‌خوانید.

کتاب «من در رقه بودم» سومین کتاب از مجموعه ماجراهای امنیتی است که شما در نشر نارگل منتشر کرده‌اید. شما پیش از این هم دو کتاب

در حوزه ماجراهای امنیتی با عنوان‌های «در راه پرده‌سر» و «روزی روزگاری القاعده»

با نشر نارگل منتشر کرده بودید که استقبال خوبی هم از آن شد. اولین سوال من در مورد سوژه‌هایتان است. فرآیند خاصی برای انتخاب آنها به منظور نگارش و ترجمه دارید؟

حدود شش یا هفت سال می‌شود که به خاطر دغدغه‌ای که برای پیگیری مسائل منطقه و مطالعه مباحث تاریخ معاصر آن داشتم، زبان عربی را یاد گرفتم و به صورت ویژه‌تری وارد تحقیق و رصد در مورد این حوزه شدم. البته قبل‌ترها هم به واسطه رشته دانشگاهی‌ام در این‌باره مطالعه داشتم ولی طبعاً به زبان فارسی.

از همان مواقع هم سوالات زیادی در مورد سلفی‌گری و نیروهای جهادی کشورهای عربی یا جریانات طرفدار مقاومت برایم به وجود می‌آمد که همواره به دنبال جواب برای آنها می‌گشتم. اما بعدها مساله‌های مهم برایم ایجاد شد و آن این بود که با ترجمه کتاب‌هایی که پاسخ سوال‌هایم را در آنها پیدا می‌کردم، بتوانم برای سایرین هم که دغدغه‌ها و سوال‌های مشابهی داشتند، منابع قابل‌وثوقی ارائه کنم تا سوال‌هایشان بی‌پاسخ نماند. به خصوص با رشد چشمگیر جریان‌های سلفی و تکفیری در چند سال اخیر، سوالات مشابه بسیاری در آذهای عمومی مردم ما ایجاد شد که غالباً پاسخ مناسب و کاملی برای آنها در دسترس نبود. به این ترتیب به این فکر افتادم که چقدر خوب است این منابع عربی را به فارسی ترجمه کنم تا پاسخگوی سوالات در مورد این جریان‌ها باشد، سوالاتی که خودم هم داشتم و جواب‌هایش را در چنین کتاب‌هایی پیدا کردم. این طبیعی بود که اکثر افرادی که سوالات مشابه من را داشتند، از آنجایی که عربی بلد نبودند، نمی‌توانستند پاسخ سوال‌هایشان را پیدا کنند

و قاعدتا به خاطر مشغله‌هایشان به دنبال عربی یادگرفتن هم نمی‌رفتند. به همین دلیل بود که به ترجمه رو آوردم تا منابعی که احساس می‌کردم، مفید هستند را در اختیار فارسی‌زبان‌ها نیز قرار دهم. البته مدتی است زبان انگلیسی را هم یاد گرفته‌ام و همان جریانی را که برای منابع عربی وجود داشت، برای منابع انگلیسی هم در پیش گرفته‌ام. یکی از ملاحظاتی که همواره در کارهایم داشتم این بوده که کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنم، جذابیت کافی را داشته باشد و بتواند نظر مخاطب را به خودش جلب کند. به همین خاطر هم سراغ روایت-خاطره‌ها رفتم. زیرا هم جذابیت بالایی داشت و هم مستند بود و براساس واقعیات روایت‌شده بود، دست‌کم اینکه با کلاک‌های علمی «تاریخ شفاهی» می‌شود آنها را واگویی کرد. حکایت کتاب «من در رقه بودم» نیز همین‌طور است؛ روایتی واقعی از سرگذشت یک سلفی تونسسی به نام «محمد الفاهم» که ماجراهای پیچیده‌ای برای رسیدن به آرزیوش یعنی حضور در سرزمین خلافت در شام را تجربه کرده و سرانجام به دلیل اختلافات عقیدتی‌اش با داعش، از آنها دلزده شده و از سوریه خارج و متواری می‌شود. مدتی بعد هم با نویسنده‌ای به نام «هادی یحمد» آشنا شده و زندگی پرماجرایی که داشته را برای او روایت می‌کند و حاصلش می‌شود کتابی با عنوان «کنت فی الرقه» که ترجمه فارسی‌اش شد «من در رقه بودم».

در مدتی که مشغول ترجمه و تدوین این این کتاب بودید، ارتباطی با خود هادی یحمد یا محمد الفاهم داشتید؟

من یک سری تلاش‌هایی کردم برای پیدا کردن آقای یحمد و آقای الفاهم ولی پل ارتباطی و سرخ خاصی برای ارتباط با آنها پیدا نکردم. چه از طریق توئیتر، چه فیس‌بوک و چه ایمیل و... هیچ نشانی خاصی از آنها پیدا نکردم و نتوانستم خبری از آنها به دست بیآورم. البته در مورد الفاهم طبیعی بود که اطلاعاتی وجود نداشته باشد.

زیرا او به عنوان یک تروریست متواری و جدا شده از داعش منطقاً نباید هیچ سرخ و نشانه‌ای از خود بر جای گذاشته باشد. از طرفی کارنامه‌ای که از سال ۲۰۱۲ و حوادث بعد از انقلاب تونس از خود برجای گذاشته بود، در تونس هم تحت تعقیب بود و منطقاً در کشور خودش هم امنیت نداشته است. به هر حال علی‌رغم همه تلاش‌هایی که برای برقراری ارتباط با این دو نفر در مسیر تهیه این کتاب داشتم، نتوانستم لینک ارتباطی خاصی با آنها پیدا کنم.

همان‌طور که واقف هستید، پدیده داعش امروز دیگر قلمرو خاصی در سوریه و عراق ندارد و تمامی مناطق را که در این دو کشور تسخیر کرده بود، از دست داده است. اما تفکر داعشی همچنان در نقاط مختلفی از جهان و به خصوص کشورهای عربی وجود دارد. به نظر شما مهم‌ترین راه برای مبارزه با این تفکر چیست؟

گذشته از ابعاد سیاسی و نظامی مبارزه با تکفیری‌ها، یک راهکار فرهنگی و فکری برای مبارزه با اینها به ذهن من

می‌رسد. به نظر من جریان تکفیری و سلفی مثل یک درخت هستند. این درخت برای رشد کردن نیاز به موارد مختلفی دارد، از جمله آب، کود، خاک مناسب، نور کافی، هوای مناسب و... حالا شما هر کدام از این موارد را از این درخت بگیری، به مرور زمان ضعیف و خشک می‌شود. در مورد تکفیری‌ها هم چنین شرایطی وجود دارد. با این تفاوت که درختی به نام داعش نیاز به موارد مختلفی از جمله، سلاح، پول، نیرو، اطلاعات و... دارد و اگر دسترسی‌اش به هر کدام از این مولفه‌هایی که برای قدرت نیاز دارد، قطع شود، به مرور زمان ضعیف و ضعیف‌تر خواهد شد. بنده با مطالعات ناچیزی که در حوزه جریان‌شناسی تکفیری‌ها داشته‌ام، به این یقین رسیدم که همه اینها مستقیماً دست‌نشانده سرویس‌های جاسوسی اسرائیل و آمریکا و... هستند. ممکن است در سطح سران آنها برخی‌هایشان ارتباطاتی با این سرویس‌ها داشته باشند (یا حتی ممکن است در سطح سران هم ارتباطات، به صورت غیرمستقیم و از قبیل «تصمیم‌سازی» باشد) اما به هیچ‌وجه این‌طور نیست که همه اعضای آنها به آمریکا یا اسرائیل یا سرویس‌های جاسوسی‌شان تعلق خاطر داشته باشند و ارتباطی مستقیم میان آنها برقرار باشد. اگر هدایتی هم باشد، هدایت غیرمستقیم یا نفوذ در مراکز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی آنهاست. البته باز تأکید می‌کنم حساب برخی سران را باید از بدنه جدا کرد. طبیعی است که دستگاه‌های جاسوسی قوی، بیکار نمی‌نشینند و حتماً از این بستر حاضر و آماده، برای منافع خودشان استفاده می‌کنند. در این شکی نیست اما این فرق دارد با اینکه نیروهای داعش و شاید حتی برخی سران‌شان را جاسوس بدانیم. اما برگردم به بحث اصلی، یکی از همان مواردی که درخت داعش و دیگر گروه‌های تکفیری را تغذیه می‌کند، استفاده از بحث‌های فکری و عقیدتی است که مخاطب قسمت اعظمی از آن هم اهل سنت هستند. به نظر من باید اشکالات تفکرات تکفیری به مردمی که در معرض خطر تمایل به این تفکرات هستند، عرضه و پاسخ‌های مناسبی هم برای رفع شبهه ارائه شود. این یک راهکار فرهنگی است که در نوع خود کار سختی هم هست. بر این اساس معتقدم حتی ما پژوهشگران ایرانی هم می‌توانیم در این راستا کار کنیم و مفید واقع شویم. پاسخی که باید برای شبهاتی که تکفیری‌ها مطرح می‌کنند ارائه شود، باید از منابع خودشان باشد. برای مثال تکفیری‌ها زیارت اهل قبور را شرک می‌دانند و یکی از دلایل اینکه شیعیان را مشرک و کافر می‌دانند همین است. خوب، اینکه زیارت اهل قبور شرک نیست برای ما واضح است و روایات و اسنادی در فقه شیعه وجود دارد که کاملاً این فرضیه را منتهی می‌کند. اما ما اگر روایات شیعی خودمان را به عنوان پاسخ

به شبهات تکفیری‌ها مطرح کنیم، به سختی می‌تواند اهل تسنن که مخاطب اصلی تبلیغات تکفیری‌ها هستند را واکسینه کند. به همین دلیل برای پاسخ به شبهاتی که تکفیری‌ها مطرح می‌کنند، باید پاسخ‌هایی ارائه شود که برگرفته از کتب فقهی و روایی سنی باشد تا بتواند مفید واقع شود.

همیشه دو راه عمده برای مبارزه با تکفیری‌ها وجود داشته است. راه اول اینکه حکومت سوریه نیز در بسیاری از شهرهای سوریه آن را اجرا کرد، هدایت مردم و به خصوص جوانان به سمت نوعی سکولاریسم بود. طبیعتاً کسی که بی‌دین می‌شود و عقاید او ضعیف می‌شود، دیگر دغدغه‌ای که سلف صالح کیست و... ندارد که به سمت تفکر تکفیری کشیده شود. برای مثال در بسیاری از شهرهای سوریه که از دست تکفیری‌ها آزاد می‌شد، بعضاً جشن‌های مردمی مختلط برگزار می‌کردند یا نقل شده که در دهه ۸۰ میلادی در شهر حماه حتی استخرهای تربیتی‌طوری بار بیابند که قابلیت جذب شدن به گروه‌های افراطی و تکفیری را (که در آن مناطق قوی بودند) از دست بدهند. این راه اول است که راه ساده‌تری هم هست. البته پاسخ نیست و بهتر است بگوییم پاک کردن صورت‌مساله است و از همه مهم‌تر با جهان بینی ما صددرصد در تعارض است. اما راهکار دوم که درست هم هست، کار اقناعی و واکسینه کردن جوانان در برابر این جریان است. یعنی به‌گونه‌ای که در بالا هم به آن اشاره کردم، پاسخ شبهه‌ها و نکات عقیدتی آنها از طریق منابعی که خودشان هم قبول دارند، برایشان ارائه شود تا آسیب‌پذیری آنها در مقابل عقاید تکفیری کاهش پیدا کند. از حاج حسین همدانی خاطره‌ای نقل شده از دیدار با رهبر انقلاب که اشاره به آن خالی از لطف نیست.

در قسمتی از خاطرات، آقای محمد الفاهم در کتاب «من در رقه بودم»، به استقرار در ترکیه و طی کردن مراحل انتقالش از ترکیه به سوریه پرداخته است. الفاهم در این قسمت از خاطراتش به کرات به همکاری نیروهای حکومت ترکیه با داعش برای تسهیل در انتقال نیروهای مجاهد تکفیری از ترکیه به سوریه اشاره می‌کند. این خاطرات نشان‌دهنده این است که حکومت ترکیه میان‌اش با داعش خیلی هم بد نبوده است. با توجه به اینکه حکومت ترکیه، امروز با دستگاه‌های تبلیغاتی کلانی که در اختیار دارد، مدعی حضور در فرآیند نابودی داعش شده و خود را در صف اول مبارزه با تروریسم تکفیری در جهان معرفی می‌کند، تحلیل شما در مورد رویکرد ترکیه در مواجهه با تکفیری‌های سوریه چیست؟

من کارشناس مسائل سیاسی نیستم که در این مورد نظر بدهم اما آقای سیدحسن نصرالله که دبیرکل حزب الله لبنان است را به عنوان یک کارشناس حرفه‌ای و سیاستمدار قهار و کاملاً متدین و راستگو در این زمینه قبول دارم و به جرات هم می‌توانم بگویم که سال‌هاست آقای سیدحسن

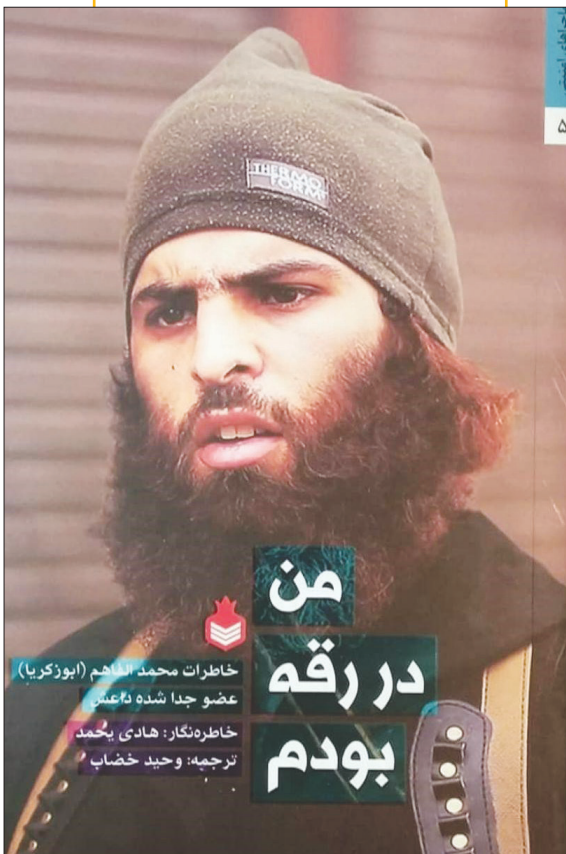


یعنی جهل را عذر شخص می‌دانند. یعنی اگر به کسی گفتند تو مشرکی به دلیل این رفتار و او گفت که من خبر نداشتم، در آن صورت احکامی که بر مشرک مترتب می‌شد بر آن شخص بار نمی‌شود. خلاصه‌اش می‌شود این. اما همان‌طور که گفتیم ابعاد پیچیده‌ای دارد که اگر یک طایفه‌ای مشرک بود آیا هر فردش هم مشرک است؟ یا اگر گفتیم فلان قول یا اعتقاد مشرک است، تک‌تک افرادی که می‌دانیم این اعتقاد ضمیمه اعتقادات آنهاست آیا مشرک هستند؟ گروه‌های تکفیری یک مانیفست اصلی دارند. این مانیفست اصلی «نواقض الاسلام» است که محمد بن عبدالوهاب آن را نوشته است که دو صفحه هم بیشتر نیست. «نواقض الاسلام» می‌گوید اگر کسی بگوید «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» مسلمان است، الا اینکه یکی از این ۱۰ تا کار را انجام بدهد. می‌گوید که اگر کسی اینها را انجام داد، مشرک است ولو اینکه کماکان شهادتین را بگوید. یکی از مواردی که محمد بن عبدالوهاب مطرح می‌کند این است که اگر کسی بگوید کافر، کافر نیست؛ یا در کفر کافر شک کرد یا برای کفر کافر توجهی تراشید، خود او هم کافر است. عین عبارتش این است: «من لم یقر المشرکین او شک فی کفرهم او صح مذهبهم، کفر.» براساس این بند، دسته جدیدی مثل احمد عمر الحارمی می‌گویند که عذر به جهل یعنی اینکه برای کفر کافر توجهی تراشیم. بر این اساس ابوبکر البغدادی هم برای راوی این خاطرات، کافر است و از این جهت از او رویگردان می‌شود.

به نظر بنده سیاست ترکیه در مقابل برخی گروه‌های تکفیری در آن مقطع زمانی این بود که «دشمن دشمن من، دوست من است». بر همین اساس هم بود که با وجود اینکه می‌دانست در منظومه فکری تکفیری‌ها خود حکومت ترکیه طاغوت است، اما به دلیل منافع سیاسی مقطعی خودش سعی می‌کرد آتش را به خانه همسایه‌اش بیندازد

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این کتاب مطرح شده، بحث «معدور دانستن فرد به واسطه جهل او» است، یا همان بحث «العذر بالجهل».

می‌توانید مختصراً در این مورد توضیح دهید؟ بحث درباره این موضوع خیلی مفصل است. در این‌باره اگر به اینترنت هم مراجعه کنید، می‌بینید که مثلاً یک نفر شاید چند دهه جلسه در رابطه با «العذر بالجهل» سخنرانی کرده و کتاب‌های مفصلی هم در این باب نوشته شده است. می‌خواهم بگویم که این موضوع یک بحث خلاصه و جمع و جور نیست که بتوان ابعاد مختلف آن را در چند جمله شکافت، اما اگر بخواهیم این بحث را خیلی خلاصه و در سطح عموم مطرح کنیم، می‌توانیم بگوییم در تفکر سلفی‌گری یک چیزهایی شرک و کفر محسوب می‌شود. حالا سوال اینجاست که اگر کسی مرتکب رفتارهایی شد که کفر محسوب می‌شوند، حتی اگر نداند اینها کفر است، باز هم کافر به حساب می‌آید یا خیر؟ به عنوان مثال اگر کسی نماز نمی‌خواند، با توجه به اینکه آنها تارک الصلاة را کافر می‌دانند، آیا صرف نماز نخواندن، با وجود عدم اطلاع از کفر بودن آن، شخص را کافر می‌کند؟ مثلاً کسی هست که تا امروز نماز نمی‌خواند، منتها واقعا نمی‌دانست نماز نخواندن باعث کفر است، آیا این کافر است یا خیر؟ اینجا جواب‌های مختلفی مطرح می‌شود، عموم جریان‌های تکفیری حتی خود داعش قائل به مساله عذر به جهل هستند،



خاطرات محمد الفاهم (ابوزکریا) عضو جدا شده داعش خاطره‌نگار: هادی یحمد ترجمه: وحید خضاب